

علل و زمینه‌های مواجهه نظامی پیامبر با یهود بنی قریظه

محمدجعفر میلان نورانی*

چکیده

برخی با دستاویز قراردادن گزارشاتی از کتاب تاریخی طبری، شبهه‌ای را مبنی بر تعداد بالای اعدامی‌ها و برخورد قهرآمیز پیامبر ﷺ، القا می‌کنند و حال آنکه در این جریان، قبیله بنی قریظه که از قبایل یهودی ساکن مدینه بودند، در سال پنجم هجری به جهت تبانی با مشرکان، نقض پیمان، ایجاد تفرقه و کوشش برای از بین بردن حکومت اسلامی، اقدام نموده که توسط مسلمانان اعدام شدند. در این نوشتار، قانونی بودن اتخاذ این تصمیم با استناد به دلایل معتبر، اثبات خواهد شد. از جمله اینکه پیامبر به مردان بنی قریظه فرصتی برای بازگشت داده بود ولی آن‌ها عمداً آن را نپذیرفتند و خود اعدام را اختیار کردند. نکته دیگر، در مورد تعداد نفرات اعدام شده است که با توجه به شواهد و قرائن تاریخی، مبالغه صورت گرفته و نمی‌تواند صحت داشته باشد.

واژگان کلیدی: رسول خدا ﷺ، سعد بن معاذ، طبری، یهود، بنی قریظه.

*. کارشناسی ارشد مذاهب اسلامی؛ bna4086@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵

مقدمه

در سال پنجم هجری، جنگی بین مسلمانان به رهبری رسول خدا ﷺ و ائتلافی متشکل از عموم طوایف بت پرست و یهودی حجاز در حومه مدینه رخ داد. این جنگ که موسوم به خندق یا احزاب بود، بدون گرفتن نتیجه خاصی از طرف دشمن و بعد از هفته ها محاصره بیهوده مدینه پایان یافت. ولی آنچه که باقی ماند، خیانتی بود که قبیله بنی قریظه علیه مسلمانان انجام داده بودند. و آن ها بعد از ۳-۴ هفته اعدام شدند. ولی یکی از مسائلی که ابهاماتی به دنبال داشته، تعداد افراد اعدام شده و دلیل مجازات آنهاست. لذا مقاله حاضر، با نقد و بررسی منابع تاریخی، ابتدا دلایل شرعی و عقلی جرایمی برخوردار پیامبر مکرم اسلام ﷺ با خائن بنی قریظه و سپس تعداد تقریبی نفرات اعدام شده از قبیله بنی قریظه، می پردازد.

آنچه که در این نوشتار مورد فرض قرار گرفته، این است که اولاً تعداد افراد بنی قریظه که توسط مسلمانان به مجازات مرگ رسیدند، نمی تواند بیش از هشتاد یا نود نفر باشد، ثانیاً همان تعداد نفرات نیز با حکمی شرعی و مورد قبول دین یهود و اسلام، مجازات شدند و هیچ ظلمی در این میان صورت نگرفته است. البته وجود خطای استراتژیک را، نمی توان به طور کلی و برای همیشه، در میان تمامی نیروهای لشکر اسلام، انکار کرد. در تاریخ آورده اند، یکی از فرماندهان صدر اسلام، نسبت به قبیله ای قبل از اسلام عداوت داشته، بی مهری به خرج داده و بعد از امان دادن به آنها، مبادرت به خلع سلاح و اعدامشان نموده است. و رسول خدا ﷺ نیز به حدی از این عمل منزجر شد که صراحتاً از آن اعلام بیزاری نمود (مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶). لذا بعید نیست، عناصری نیز در لشکر اسلام حضور داشته باشند که مرتکب برخی اشتباهات و یا حتی جنایاتی شوند و دیگر مسلمانان نیز نباید آنها را توجیه نمایند. ولی بحث در این است که اعدام افراد بنی قریظه، نه به دست افراد خودسر و جنایتکار، بلکه با نظارت شخص رسول خدا ﷺ و با حکم یک داور مقبول الطرفین انجام یافته و از آنجا که پیامبر ﷺ معصوم است و حتی مرتکب کار سهوی نمی شود تا چه برسد به ارتکاب جنایت، نمی توان این عمل کرد را، اشتباه و خطا نامید. لذا نوشتار





پیش رو، در صدد تبیین و اثبات شرعی و قانونی بودن این حکم و نقد اخباری که ایشان و اسلام را بدنام می‌کنند، می‌باشد.

در مورد پیشینه‌های این تحقیق، صرف نظر از سایت‌های پرشمار اینترنتی که عموماً مطالبی غیرعلمی و غیرکارشناسانه و با کپی‌برداری از روی یکدیگر نوشته‌اند، می‌توان به کتاب «پیامبر و یهود حجاز» تألیف مصطفی صادق، «رسول خدا ﷺ و یهود» نوشته سیدجعفر عارف کشفی و «الرسول و الیهود وجهاً لوجه» اثر سعد محمد الشیخ المرصفی اشاره کرد. البته نوشتار پیش رو، برخلاف کتاب‌های نامبرده، بنا را بر اختصار گذاشته و صرفاً به این مسئله می‌پردازد که اولاً اعدام شدگان بنی‌قریظه بسیار کمتر از آن است که طبری در تاریخ خود به آن اشاره کرده، ثانیاً مجازات آن‌ها نیز با موازین بین‌المللی و حقوق بشر مخالف نیست. امتیاز دیگر این نوشتار، این است که از منابع متنوعی استفاده و تحلیل‌های بیشتری در این زمینه ارائه می‌کند.

طرح مسئله و تاربخچه موضوع

گزارش تفصیلی ماجرای جنگ احزاب، از قبیل حفر خندق عظیم در اطراف شهر مدینه، نبرد تاریخی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عمروبن عبدود، قهرمان بت‌پرستان و کشتن او و تضعیف روحیه دشمن، بررسی اطلاعاتی و عملیاتی لشکر دشمن، از بین رفتن استحکامات آن‌ها، واژگون شدن خیمه‌ها و فرار اسب‌ها بر اثر طوفان، از جمله اتفاقات جنگ بوده است. (نکته: سبحانی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۶۱۰). در این مقاله، تنها به ذکر بخشی از تاریخ جنگ احزاب و رویکرد یهود با مسلمانان اشاره می‌شود، که به موضوع مقاله پیش رو مرتبط باشد.

رسول خدا ﷺ پیش از وقوع جنگ احزاب، دو قبیله از قبایل یهودی ساکن مدینه، به نام بنی‌قینقاع و بنی‌النضیر را اخراج کرده بود. یهودیان بنی‌قینقاع به واسطه آنکه یکی از افراد آن قبیله ضمن ایجاد مزاحمت برای یکی از بانوان مسلمان، باعث شده بود لباس آن زن در ملاً عام از تنش بیرونشود و به همین دلیل، چند فقره قتل نیز از سوی طرفین صورت گرفته که سبب اخراج آن‌ها از مدینه شد (همان، ص ۵۱۴؛ مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۲۲). اخراج گروه دوم نیز به این سبب بود که آن‌ها قصد



قتل رسول خدا ﷺ را داشتند. به این ترتیب که آن حضرت، برای مذاکره به قلعه‌شان وارد شده و در پای دیواری نشسته بود؛ ولی بعد از مدتی با عصبانیت آنجا را ترک کرد؛ چراکه به او وحی رسیده بود، که بنی‌نضیر قصد دارند از بالای دیوار سنگ بزرگی را بر سر ایشان بکوبند. این خیانت باعث شد رسول خدا ﷺ مجبور به تنبیه آن‌ها شود. ولی آن حضرت با کمال انصاف و انسانیت و بدون اینکه آنان را برطبق فرامین تورات محاکمه کند، صرفاً دستور به خروج آنان از مدینه داد (ابن هشام، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۹۰). بنی‌نضیر ابتدا قصد داشتند بدون مقاومت مدینه را ترک کنند؛ ولی بعد از آنکه عبدالله بن اُبی به دروغ به آنان وعده یاری داد، در قلعه خود باقی ماندند و رسول خدا ﷺ مجبور شد، آنان را محاصره و اقدام به آتش زدن نخل‌هایشان کند؛ که آنان تسلیم شدند ولی دوباره پیامبر ﷺ، آنان را بخشید و صرفاً دستور به ترک مدینه داد. البته با این تفاوت که این بار هر خانواده حق داشت فقط بار یک شتر از اموال خود بردارد؛ در صورتی که دفعه اول مجاز بودند تمام وسایل‌شان را ببرند. ولی آنان برای بار سوم هم مقاومت و لجajt به خرج دادند و دفعه آخر، رسول خدا ﷺ فرمود هر سه خانواده، بار یک شتر ببرند. همچنین اعلام کرد بعد از این تاریخ اگر کسی از این قبیله در مدینه باقی بماند، خونس هدر است (عارف کشفی، ۱۳۸۹، ص ۴۵۰). لذا آن حضرت با خیانت‌های پی در پی آنان مدارا و صرفاً به تبعید و مجازات‌های مالی بسنده نمود. گرچه می‌توانست آنان را نیز اعدام نماید. لذا برخورد رسول خدا ﷺ با این دو قبیله، نه قضایی، بلکه از روی مصلحت و مدارا بوده است.

از طرفی اخراج یهودیان بنی‌نضیر، سبب کینه‌ورزی آن‌ها و تشکیل ائتلافی با مشرکان علیه رسول خدا ﷺ و اسلام شد و سپس نقشه حمله به مدینه را کشیدند (ابن خلدون، ترجمه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۲۴). پیامبر و مسلمانان متوجه این توطئه شده و با هم‌فکری یکدیگر، تصمیم گرفتند خندق را دور شهر بکشند تا از گزند دشمنان، در امان بمانند (مقریزی، ۱۴۲۰ ق، ج ۸، ص ۳۷۲). ولی خندق را به گونه‌ای حفر کردند که قبایلی که اطراف شهر مدینه بودند و خیانتی نسبت به پیامبر ﷺ و اسلام نداشتند، آزادانه و به سهولت، به خارج از شهر رفت و آمد داشته و درگیری‌های مسلمانان، زندگی آن‌ها را مختل نکند. دو شاهد می‌توان بر این ادعا ارائه



کرد؛ الف) تماس بنی‌قریظه با بیرون از مدینه بدون موانع امنیتی و اینکه برخی مورخان نوشته‌اند، آن قلعه بین دو لشکر، حایل شده بود (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۷۲۱)، ب) رئیس یهودیان خائن؛ یعنی بزرگ بنی‌نضیر به راحتی به سمت قلعه آن‌ها رفت و در قلعه را کوبید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۸۰). در صورتی که اگر قلعه پشت خندق و داخل مدینه قرار می‌گرفت، وی به چه وسیله‌ای می‌توانست از خندق رد شود؟ با توجه به اینکه تاریخ ذکر می‌کند، فقط عمرو بن عبدود و چند نفر دیگر از جنگ‌آوران معروف عرب توانستند به وسیله اسب‌های چابکی که داشتند، از خندق عبور کنند (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۰۵) و این بدان معناست که دیگران نتوانستند به این سمت خندق ورود کنند.

لذا بنی‌قریظه از جنگ و مانعی به نام خندق، معاف بودند و این رفتار منصفانه رسول خدا ﷺ با آن قبیله، ریشه در آن داشت که آن حضرت افراد را به گناه ناکرده مجازات نمی‌کرد و به همین دلیل نیز حساب بنی‌قریظه را از حساب آن دو قبیلهٔ اخراج شده، جدا فرمود و خود را موظف به حفظ جان و امنیت و همچنین تجارت و مراودات آن‌ها دانست. ولی در عوض آنان نیز متعهد شده بودند هیچ گونه همکاری با دشمنان اسلام نداشته باشند (مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۳۰).

وقتی دشمنان به مدینه و خندق عظیمی که دور آن کشیده شده بود، رسیدند و متوجه شدند تمام معابر خندق، از نگهبانان مقاومی مسدود شده (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۵۰) و عبور از آن‌ها میسر نیست و تنها راه نفوذ به شهر، معبر بنی‌قریظه است، تصمیم گرفتند اعتماد افراد آن قبیله را به سمت خود جلب کنند. لذا همان‌طور که ذکر شد، رئیس قبیله بنی‌النضیر به نام حیی بن‌اخطب به سمت قلعه آنان رفته و از آن‌ها تقاضای کمک کرد. بنی‌قریظه ابتدا خود را متعهد به حفظ پیمان امنیتی با مسلمانان می‌دانستند و با توجه به اینکه از رسول خدا ﷺ جز صداقت و نیکی ندیده بودند، حیی را به حضور نپذیرفتند. ولی وی با اصرار بسیار توانست بنی‌قریظه را متقاعد کند که به مسلمانان خیانت و راه را برای نفوذ دشمنان باز کنند (ابن‌هشام، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۲۰). البته خیانت بنی‌قریظه صرفاً به راه دادن دشمن به مدینه منحصر نمی‌شد؛ بلکه آن‌ها از خالی بودن نسبی شهر نیز سوءاستفاده کرده و در منازل مردم تجسس می‌کردند و



یکی از همین جاسوس‌ها نیز توسط صفیه عمه رسول خدا ﷺ کشته شد (همان، ص ۲۲۸). آن‌ها همچنین همراه با دشمن علیه اسلام جنگیدند (ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۱۰۳) و این جرمشان را افزون می‌کرد.

البته یهود بنی قریظه در پیمان شکنی خود، نگران بودند که شکست بخورند. لذا از حیی تضمین خواستند و او نیز به قدری به پیروزی خود بر مسلمانان مطمئن بود، که حاضر شد خود نزد بنی قریظه گروگان بماند، که اگر به احتمال ضعیف آن‌ها شکست خوردند و به اعدام محکوم شدند، او نیز همراه با آن‌ها کشته شود (همان)، که البته همین طور هم شد. به این ترتیب که رسول خدا ﷺ توانست توسط یکی از یاران تازه مسلمان خود به نام نعیم، بین قبایلی که علیه مسلمانان متحد شده بودند، تفرقه انداخته و آن‌ها را نسبت به یکدیگر بدبین سازد. طوفان هم افزون بر علت شد که لشکر کفر و نفاق، همگی متفرق شوند و قبیله بنی قریظه تنها ماند (مقریزی، ۱۴۲۰ ق، ج ۸، ۵۳۷) و رسول خدا ﷺ که دیگر نمی‌توانست امنیت جامعه اسلامی را با عفو بنی قریظه مختل کند، قلعه آن‌ها را ۲۵ روز محاصره کرده و آن‌ها را شکست دهد. وقایع مذکور، قسمت‌هایی از غزوه احزاب بود که به این بحث ارتباط داشت. البته همان طور که در ابتدای بحث نیز گذشت، دو نکته در این نوشتار، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد:

الف) تعداد نفرات اعدام شده، چیزی نیست که در تاریخ طبری نوشته شده و بسیار کمتر از آن است؛

ب) دلیل اعدام آن‌هاست؛ که با تکیه به ادله تاریخی و شرعی اثبات می‌شود، رسول خدا ﷺ و مسلمانان در اعدام مردان بنی قریظه، کوچک‌ترین تخلفی را مرتکب نشده‌اند و اساساً چاره‌ای نیز جز این نداشتند.

بررسی تاریخی تعداد افراد اعدامی قبیله بنی قریظه

همان طور که ذکر شد، آنچه شدیداً موجب سیاه‌نمایی علیه اسلام شده است، آمارى است که طبری در تاریخ خود در مورد افراد کشته شده از قبیله بنی قریظه آورده است. وی تعداد این افراد را ششصد تا نهصد نفر می‌داند (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۵۸۸؛

همان، ترجمه، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۰۸۸)

لذا عموم پژوهشگرانی که آمار کشتگان بنی قریظه را ششصد و بیشتر می‌دانند، که در میان آنان علمای بزرگوارى نیز به چشم می‌خورد (نک: امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۲۳۴)، استنادشان به همین فراز است.^[۱] طبیعی است که با نقد شدن ادعای طبری، سخن آن‌ها نیز تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و نیازی نیست که یکایک آن‌ها جداگانه مورد بررسی قرار گیرند.

نکته‌ای که باید از یادآوری آن غافل نبود، این است که کشتن حتی یک انسان نیز گناهی عظیم است و به تعبیر قرآن، به منزله کشتن همه انسان‌هاست.^[۲] لذا اگر کشتن افراد نامبرده، توجیه شرعی نداشته باشد، حتی یک نفر از آن‌ها را نیز نباید کشته می‌شد؛ ولی متقابلاً نباید این تصور به وجود آید که اگر اعدام آنان قانونی باشد، قاعداً تعداد افراد نباید اهمیتی داشته باشد، چون که طبری با همین پیش فرض، که اگر اعدام بنی قریظه به حق و مشروع باشد، تعداد آن‌ها اهمیتی نخواهد داشت، آمار آنان را بسیار بیش از تعداد واقعی نوشته و در پالایش منبع خود، دقت کافی نکرده است، به همین خاطر است که این نوشتار خود را موظف می‌داند، رویکرد نقادانه‌ای نسبت به آمار غیرواقعی که توسط طبری اعلام شده، در پیش گرفته تا اثبات کند که انسان‌های زیادی در جریان بنی قریظه اعدام نشدند؛ چراکه همیشه حضور تعداد زیاد انسان‌ها، برای افکار عمومی جالب توجه است.

دلایل شرعی و قانونی برای اعدام مردان بنی قریظه

در این قسمت با استناد به ادله معتبر اثبات خواهد شد، مردان خیانت پیشه قبیله بنی قریظه به لحاظ قانونی مستحق مرگ بودند و عدالت در حق آن‌ها اجرا شده است. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، افراد این قبیله در پیمانی متعهد شده بودند که با دشمنان اسلام همکاری نکنند؛ ولی پیمان خود را شکستند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۸۰؛ ابوعبید، ۴۰۸ ق، ص ۲۱۸). این مصداق بارز خیانت است. عموم انسان‌ها و همچنین جامعه عرب، خیانت را از غصب و دزدی بدتر می‌دانند. یکی از محققان برای اثبات صحت این باور، چنین استدلال می‌کند: تفاوت بین خیانت با دزدی و غصب در





این است که دزد و غاصب بر چیزی مسلط شده‌اند که از ابتدا به آنان محول نشده بود و آنان با ترفند یا زور آن را به چنگ گرفته‌اند. ولی خیانت این است که شخص ابتدا اعتماد طرف مقابل را جلب و مال و ملک مورد نظر را از وی دریافت می‌کند؛ آن گاه خیانت می‌ورزد. لذا متعلق خیانت، تکالیف و تعهدات تشریعی است؛ چه این خیانت و عهدشکنی به صورت قولی باشد یا در عمل (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۵۱-۱۵۲).^[۳]

واژه خیانت در قرآن نیز به معنای شکستن پیمان به کار رفته است. همان‌طور که شیخ طوسی در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ﴾ (انفال: ۷۱) به همین نکته تأکید دارد (شیخ طوسی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۳۱۸).

لذا در مجرم بودن مردان بنی‌قریظه، هیچ تردیدی وجود ندارد؛ ولی سؤال اینجاست که رسول خدا ﷺ باید برطبق چه شریعتی در مورد آن‌ها حکم کند؟

در صدر اسلام، غیرمسلمانانی که در حکومت اسلامی زندگی می‌کردند، ذمی می‌نامیدند. معاهده نانوشته‌ای با اسلام بسته‌اند؛ و آن این است که آنان کارهایی که حکومت به‌عنوان جرم تشخیص داده، انجام ندهند و حکومت نیز متقابلاً از جان و مال آنان دفاع کند. همان‌طور که فقهای شیعه و سنی، قتل کافر ذمی (حسینی شیرازی، ۱۴۲۳، ص ۱۷۵؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۲۶، ص ۱۳۱) و دزدی از مال او را ممنوع می‌دانند (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۰۰).

لذا در مورد قبیله بنی‌قریظه باید گفت، چون آنان پیمان شکستند، باید مجازات خیانت را متحمل شوند. اسلام نسبت به آنان دیگر متعهد نیست و جان و مالشان احترامی ندارد؛ همان‌طور که آنان نیز به جان مسلمانان اهمیتی ندادند و با دشمنان متحد شدند. رسول خدا ﷺ که چندین بار آن‌ها را آزموده و خیانتشان را دیده بود، نمی‌توانست دوباره با آن‌ها پیمانی ببندد که جان مسلمانان را به خطر بیندازد. چراکه بنی‌قریظه صبر و تحمل رسول خدا ﷺ را در مورد مدارا با خیانت پیشگان بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع دیده و قصد داشتند از سعه صدر ایشان، سوءاستفاده کنند. غافل از اینکه پیامبر فرموده بود: مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۸). لذا وقتی یکی از مشرکان اسیر شده در جنگ بدر، به نام ابوعزه

جمعی با تضرع از رسول خدا ﷺ درخواست بخشش کرد و آن حضرت نیز بزرگوارانه و بدون دریافت خون بها و فقط به شرط عدم فعالیت علیه اسلام، وی را آزاد نمود ولی آن شخص خائن دوباره به جنگ احد برگشت (ابن هشام، [بی تا]، ج ۲، ص ۶۱) دستور به اعدام او داد. پیامبر قبل از اعدام ابوعزه به وی فرمود: دیگر اجازه نخواهم داد به مکه برگردی و بگویی که محمد را فریب دادم (همان، ص ۱۰۴؛ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۸۰).

بنابراین آنچه سبب شد رسول خدا ﷺ دو قبیله پیشین را اعدام نکند، به این خاطر بود که برای دیگر یهودیان درس عبرتی شود و آنان به بزرگواری آن حضرت ایمان بیاورند؛ نه اینکه تصور کنند هر زمانی که بخواهند، می توانند خیانت کرده و به راحتی نیز از زیر بار مجازات آزاد شوند. لذا بخشیدن این گونه افراد به صلاح نبود. آن ها اگر همین خیانت را علیه یک حکومت یهودی نیز انجام می دادند، سرنوشتی بهتر از این در انتظارشان نبود. کتاب مقدس توضیح می دهد، چگونه با کسانی که اهل صلح نیستند، برخورد شود:

«چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا کن. و اگر تو را جواب صلح دهند و دروازه ها را برای تو بگشایند، آن گاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکنند و جنگ کنند، پس آن را محاصره کن، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد؛ یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور. به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت ها نباشند، چنین رفتار کن. اما از شهرهای این امت هایی که یهوه خدایت تو را به ملکیت می دهد، هیچ ذی نفس را زنده مگذار. بلکه ایشان را... چنان که یهوه خدایت تو را امر فرموده است همه را هلاک کن» (تثنیه، ۲۰: ۱۰ تا ۱۷).

ولی با همه این اوصاف، رسول خدا ﷺ شتاب زده تصمیم نگرفت و صلاح ندید که همان ابتدا در مورد آن ها برطبق شریعت یهود حکم کرده و آنان را هلاک کند. بلکه به آنان پیشنهاد داد، داوری بین خود و مسلمانان انتخاب کنند، که هر آنچه وی حکم کند





مورد قبول طرفین باشد. و آنان نیز سعد بن معاذ را انتخاب نمودند. سعد هم با توجه به اینکه در حین جنگ خندق متوجه خیانت آنان شده و به آنها اخطار داده بود که ممکن است سرنوشتی بدتر از بنی نضیر در انتظار آنان باشد، ولی آنان اعتنایی نکرده بودند (ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۱۰۴). لذا حکم به اعدام مردان بنی قریظه و مصادره اموالشان نموده و خانواده‌هایشان نیز در منازل مسلمانان سکنا گزینند (ابن هشام، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۴۰). با توجه به این نکات، آنها می‌دانستند که قرار است سعد، چه حکمی برایشان صادر کند، باز به داوری وی گردن ننهاده‌اند. لذا پاسخ دیگری که برای اثبات بی‌گناهی رسول خدا ﷺ می‌توان داد، این است که حکم اعدام، توسط کسی صادر شد که خود بنی قریظه او را به‌عنوان داور انتخاب کرده بودند؛ لذا نباید مخالفتی با حکم وی داشته باشند.^[۴]

همچنین نکته دیگر از نکاتی که باعث می‌شود بیشتر به حقانیت و درستی رفتار پیامبر ﷺ در برخورد با بنی قریظه پی برده شود، این است که مورخان گفته‌اند، کعب بن اسد رئیس قبیله در خلال روزهایی که قلعه در محاصره مسلمانان بود، به آنان پیشنهاد داده بود که اسلام بیاورند، تا از اعدام در امان بمانند. ولی آنها قبول نکردند (واقدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۵۰۱). این نشان از آن دارد که کعب، یقین داشت اگر مسلمان شوند، نه تنها اعدام نمی‌شوند بلکه از اسیر شدن خانواده و تصرف اموالشان نیز ایمن خواهند بود. همان‌طور که واقدی می‌نویسد، چند نفر از قلعه بنی قریظه بیرون آمدند و ضمن اظهار اسلام، از مجازات اعدام آزاد شدند (واقدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۵۰۳). مقریزی نام آنها را چنین ذکر می‌کند: ثعلبة بن سعیه، أسید بن سعیه، اسد بن عبید و عمرو بن سعدی (مقریزی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱، ص ۲۴۷). همچنین یکی از اصحاب پیامبر که با زبیر بن باطا از مردان بنی قریظه رفاقتی داشت، از پیامبر خواش کرد از اعدام او درگذرد و آن حضرت نیز نه تنها بدون هیچ شرطی پذیرفت، بلکه خانواده و اموال زبیر یهودی را نیز پس داد ولی او خود نپذیرفت و اعدام را انتخاب کرد (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۵۹۰؛ همان، ترجمه، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۰۸۹؛ ابوعبید، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۴۷). اما برخی مانند رفاعه بن ساموئل که گویند برادرزن حیی و دایی ام‌المؤمنین صفیه بوده است (ابن اثیر، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۷۶) توسط زنی از



مسلمانان مورد شفاعت قرار گرفته و نجات می‌یابد و بعد از نجات نیز با اختیار خود، مسلمان می‌شود (مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۵۰)، این نشان می‌دهد تمام افرادی که کشته شده‌اند، خود آگاهانه و با اختیار، مرگ را انتخاب کرده‌اند. همان‌طور که حیی بن اخطب، رئیس قبیله بنی‌نضیر همان‌طور که او بنی‌قریظه را به خیانت واداشته و نزدشان گروگان مانده بود، قبل از اعدام خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: به خدا سوگند، ذره‌ای از دشمنی با تو پشیمان نیستم (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۵۸۸؛ همان، ترجمه، ج ۳، ص ۱۰۸۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۸۶) انسانی که حتی در حال اسارت و مرگ نیز از خیانت خود ابراز ندامت نمی‌کند، آزاد کردن وی هیچ توجیه قانونی و عقلانی ندارد.^[۵]

شواهد فوق، همه بر این نکته دلالت دارند که علی‌رغم محرز بودن خیانت بنی‌قریظه و مستحق مرگ بودن براساس کتاب مقدس، آن‌ها تعمداً مرگ را اختیار کردند. لذا این نیز برگ برنده‌ای به نفع اسلام است، ولی باز حضرت رسول ﷺ انصاف به خرج داد و مستقیماً آنان را محکوم نکرد و به آنان پیشنهاد داد داوری را برگزینند تا او حکم کند و داور نیز آنان را به اعدام محکوم کرد، باز هم ناامید نشد و به بنی‌قریظه فرصت بازگشت داد ولی آنان خود نپذیرفتند.

نکته‌ای دیگر، این است که نباید با استناد به آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ (بقره: ۲۵۶) استثنا کرد و عمل کرد پیامبر را مبنی بر مخیر کردن یهودیان بنی‌قریظه بین قبول اسلام و اعدام شدن، مورد نقد قرار داد؛ چراکه رسول خدا ﷺ می‌توانست همان ابتدا و بدون عرضه اسلام بر آن‌ها، اعدامشان نماید؛ و در آن صورت نیز هیچ تقصیر و توییخی متوجه ایشان نبود. بلکه آن بزرگوار، صرفاً تخفیفی برای مردان بنی‌قریظه قائل شد و به آنان فرمود اگر مسلمان شوند، از اعدام در امان خواهند بود. و این نهایت سعه صدر و بزرگواری رسول خدا ﷺ را می‌رساند؛ نه اینکه آنان را به جرم عدم پذیرش اسلام، کشته باشد. نمونه تاریخی زیر، به درک بهتر مسئله کمک می‌کند:

سه نفر از مشرکان قصد داشتند رسول خدا ﷺ را ترور کنند و به همین نیت به سمت مدینه حرکت کردند ولی در توطئه خود ناکام و یکی از آن‌ها توسط



امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته و دو نفر دیگر دستگیر شدند. پیامبر با آنکه می‌توانست همان ابتدا آن دو را به جرم سوءقصد اعدام کند، ولی بزرگواری فرمودند و آنان را مخیر بین قبول اسلام و تحمل مجازات اعدام کردند و یک نفر از آن دو حاضر نشد اسلام را بپذیرد و کشته شد (شیخ صدوق، ۱۳۷۶، ص ۱۰۷).

بنابراین عرضه اسلام به بنی قریظه نیز به مثابه راهی برای نجات بود ولی آنان صرفاً از روی لجاجت بر دین خود باقی مانده و اعدام شدند. آن‌ها کاملاً می‌دانستند که محمد بن عبدالله، پیامبر خداست ولی عمداً از حضرت (علیه السلام)، روی گرداندند. همان‌طور که در هنگام محاصره آنان توسط مسلمانان، کعب بن اسد رئیس قبیله خطاب به افراد قبیله گفت: به خدا سوگند شما می‌دانید که محمد، فرستاده خداست. و آنان نیز این سخن وی را رد نکردند و گفتند دین یهود و تورات را ترجیح می‌دهیم (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۰)؛ یعنی کاملاً از روی هوای نفس بر دین خودشان باقی ماندند.

بنابراین پیامبر (علیه السلام) واقعاً چاره‌ای جز اعدام آنان نداشت و گرنه سیره ایشان بر این بود که رحمت را بر قهر و غضب ترجیح دهد. آن حضرت حتی زینب دختر حارث و خواهر مرحب، زنی یهودی که قصد داشت ایشان را در غزه خیبر با گوشت مسمومی ترور کند، بخشید و مجازات نکرد. با اینکه یکی از صحابه که با حضرت هم‌سفره شده بود، به نام بشر بن براء، به واسطه خوردن آن گوشت کشته شد (ابن هشام، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۳۸؛ غزالی، [بی‌تا]، ج ۷، ۱۳۹).

سرنوشت زنان بنی قریظه

آن‌گونه که مورخان نوشته‌اند، هیچ‌کس از زنان آن قبیله جز یک نفر اعدام نشد. آن یک زن نیز به دلیل قتل یکی از یاران پیامبر، به این سرنوشت مبتلا گردید (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۵۸۹؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۶). لذا با توجه به اینکه هم قرآن و هم کتاب مقدس مجازات قاتل را اعدام می‌دانند، حکم الهی در مورد وی اجرا شد.^[۶] ولی دیگر زنان اسیر شدند.

اما سؤالی که ممکن است در اینجا مطرح شود، این است که گناه زنان چه بوده و آنان چرا باید از کاشانه خود آواره شوند؟ اولاً این حکم سعد بن معاذ بوده و تمام افراد



بنی‌قریظه نیز از ابتدا به داوری وی رضایت داده بودند (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۵۸۸؛ همان، ترجمه، ج ۳، ص ۱۰۸۸؛ ابن هشام، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۰)، در تاریخ نیز چیزی از مخالفت زنان آن قبیله با حکمیت سعد، ذکر نشده است. لذا می‌توان نتیجه گرفت که زنان نیز با داوری وی، موافق بوده‌اند. ثانیاً سران هر سه قبیله یهودی با رسول خدا ﷺ این‌گونه پیمان بسته بودند که هرگز به دشمنان اسلام یاری نرسانند و گرنه خوشنادر و زنانشان اسیر لشکر اسلام خواهد شد (طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۸) و این نتیجه نقض پیمان خودشان بود. ثالثاً چنین مسئله‌ای در کتاب مقدس نیز هست که وقتی کسی خیانت می‌کند، نه فقط خودش، که همه افراد قبیله‌اش عذاب می‌شوند: «آیا عخان بن زارح درباره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد و آن شخص در گناه خود تنها هلاک نشد» (یوشع ۲۲: ۲۰). لذا در این مورد نیز، حکمی برخلاف کتاب مقدس یهودیان اجرا نشده است.

نقد ادعای طبری در آمار کشتگان

بعد از آنکه اثبات شد حکمی که در مورد مردان و زنان بنی‌قریظه صادر شد، قانونی و شرعی بوده، نوبت به بررسی سخن طبری می‌رسد، که تعداد اعدام شدگان را بین ششصد تا نهصد نفر می‌نویسد (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۵۸۸؛ همان، ترجمه، ج ۳، ص ۱۰۸۸).

به نظر می‌رسد این آمار بسیار بیشتر از چیزی است که در واقع اتفاق افتاده است؛ چراکه برطبق شهادت تاریخ، در جنگ‌های پیش از جنگ احزاب، آمار دشمنان همواره سه یا چهار برابر سپاه اسلام بوده و مسلمانان علی‌رغم آگاهی از این موضوع، با رشادت در مقابل دشمن ایستادند و خود را ملزم به باقی ماندن در شهر نکردند. همان‌طور که نوشته‌اند، آمار مشرکان در جنگ بدر، هزار و مسلمانان سیصد نفر (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۵)، در جنگ احد نیز مشرکان سه هزار (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۰۳) و مسلمانان حدود هزار نفر بوده‌اند (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۸) و علی‌رغم این نابرابری، توانستند با سپاه شرک مقابله کنند. درست است که مسلمان برخلاف جنگ بدر، در نبرد احد شکست خوردند، ولی باید توجه داشت که در اینجا سخن از پیروزی یا شکست اسلام در برابر شرک نیست؛ چراکه مسلمانان قبل از آغاز



جنگ نمی‌دانستند که نتیجه چه خواهد شد، بلکه سخن در این است که سپاه اسلام در خود توانایی رویارویی با مشرکان را ببیند و از کثرت جمعیت طرف مقابل نهراسد.

ولی وقتی در جنگ احزاب مجبور می‌شوند در شهر مانده و برای جلوگیری از نفوذ دشمن به شهر، خندق حفر کنند، معلوم می‌شود آمارشان کمتر از یک چهارم لشکر دشمن بوده است. طبق گزارش مورخان، حدود ده هزار نفر در مقابل مسلمانان صف‌آرایی کرده بودند (ابن‌خلدون، ترجمه، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۲۴)، حدس قوی چنین است که آمار مسلمانان مدینه نمی‌توانست بیش از دو هزار نفر باشد، چراکه اگر بیشتر بودند، خندقی حفر نمی‌کردند و علناً به مصافشان می‌رفتند. با توجه به اینکه مسلمانان روحیه بسیار بالایی داشته و از کشاندن جنگ به داخل شهر گریزان بودند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۱). با این توضیحات، چطور قابل تصور است، شهری که بیش از دو هزار مرد جنگی ندارد، فقط ششصد تا نهصد مرد در یکی از قلعه‌های اطراف آن زندگی کنند؛ یعنی آن زمان، خود مدینه چقدر جمعیت داشته که قلعه‌ای در حومه آن، هزار نفر دربرداشته باشد؟ (شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۸۸ تا ۹۰). همچنین دکتر قائدان از پژوهشگران جغرافیای مدینه، بر این عقیده است که کوچک بودن مساحت به جا مانده از منطقه بنی‌قریظه، می‌تواند به خوبی نظریه کشته شدن هفتصد تا نهصد مرد جنگی را در آن ناحیه باطل کند (قائدان، ۱۳۸۶، ص ۲۷۳).

بنابراین، تصور می‌شود کشته شدگان واقعه نباید بیشتر از هشتاد یا نود نفر باشند. همان‌طور که وقتی نقل می‌کنند رسول خدا ﷺ پانصد نفر را برای دفع حملات بنی‌قریظه، در آن قسمت می‌گمارد (عارف کشفی، ۱۳۸۹، ص ۵۱۷). به نظر می‌رسد در این آمار نیز مبالغه شده باشد، مگر کل لشکر اسلام چند نفر بوده که فقط پانصد نفر از آنان صرفاً برای مقابله با بنی‌قریظه مأمور گردند؟

علاوه بر این‌ها، حتی کشته شدن تمامی مردان آن قبیله نیز مشکوک است. از باب نمونه، ابن‌حجر محدث شهیر اهل سنت در مواجهه با اخبار بنی‌قریظه و مسائل غیر قابل قبولی که در مورد آن از پیشینیان رسیده، ضمن مطالعه در سند این اخبار، به این نتیجه می‌رسد که قسمتی از داستان که می‌گوید، تمام مردان بالغ بنی‌قریظه کشته شدند، نامعتبر است (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۶، ج ۸، ص ۴۱۶).

لذا با این تبیین، اولاً: آماری که طبری در مورد کشته‌های بنی‌قریظه را ششصد تا

نهد نفر می‌داند، توجیه تاریخی و عقلی ندارد. ثانیاً: تاریخ طبری به تنهایی نمی‌تواند یقین‌آور باشد؛ ثالثاً: با توجه به اینکه طبری خود ادعا کرده، هر گزارشی که به دستش رسیده را در تاریخ خود نوشته و تحقیق عمیقی در صحت و سقم آن نداشته است، حتی شخص طبری نیز معلوم نیست که این گزارش را قبول کرده باشد. وی می‌نویسد:

«بیننده کتاب ما بداند که بنای من در آنچه آورده و گفته‌ام، بر راویان بوده است، نه حجت عقول و استنباط نفوس، به جز اندکی، که علم اخبار گذشتگان به خبر و نقل به متأخران تواند رسید، نه استدلال و نظر. و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خواننده عجب دانست یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند، از من نیست؛ بلکه از ناقلان گرفته‌ام و همچنان یاد کرده‌ام» (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶).

گویا طبری قصد داشته، دایرة المعارفی تاریخی بنویسد و همه گزارش‌های تاریخی را در آن گرد آورد تا در طول تاریخ از بین نروند و بعدها که دیگران با این سخنان مواجه می‌شوند، در مورد صحت و سقم آن تحقیق و صحیح را از ناصحیح جدا کنند؛ یعنی طبری صرفاً فیش‌هایی را گرد آورده و به نسل‌های بعدی رسانده تا آن‌ها آن نوشته‌ها را تفکیک نمایند. ولی متأسفانه برخی کتاب طبری را بدون پالایش و تطبیق با گزارش‌های معتبر، مورد استناد قرار داده‌اند.

لذا نه اعدام مردان بنی‌قریظه، برطبق قوانین قضایی - دینی، ظالمانه بوده و نه آمار آن‌ها بیش از صد نفر بوده است.

نتیجه‌گیری

رسول خدا ﷺ همواره با عموم مردم از جمله ملت یهود، برخوردی بزرگ‌منشانه داشت و ضمن مدارا با آنان، از خطاهایشان چشم‌پوشی می‌کرد. به همین خاطر دو قبیله بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع را که خرابکاری قابل توجهی در مدینه مرتکب شده بودند، از مجازات قانونی معاف و صرفاً محکوم به تبعید از آن شهر نمود. ولی دیگر قبیله یهودی حومه مدینه، موسوم به بنی‌قریظه که افراد آن از سرنوشت دو قبیله پیشین درس عبرت نگرفته بودند، اقدام به خیانت و همکاری با دشمنان اسلام در جنگ احزاب نمودند. با توجه به اینکه رسول خدا ﷺ نمی‌توانست آنان را آزاد و رها کند و





مجدداً طعم تلخ خیانت را بچشد، در نهایت به اعدام آن‌ها رضایت داد. ولی در اینجا نیز راه مدارا و انصاف در پیش گرفته و به مردان بنی‌قریظه پیشنهاد نمود که در صورت قبول اسلام، از اعدام رهایی پیدا می‌کنند. ولی غیر از چند نفر، هیچ یک از آنان نپذیرفتند و آگاهانه و با اختیار، مجازات اعدام را انتخاب کردند. لذا هیچ اشتباهی متوجه ساحت قدسی رسول خدا ﷺ نیست. نکته بعدی در تعداد نفرات کشته شده است. با توجه به اینکه آمار مردان جنگی در غزوه احزاب بیش از دو هزار نفر نبوده و بالتبع شهر مدینه نیز کم جمعیت بوده، لذا قلعه‌ای که در حومه آن قرار داشت نیز از جمعیت بسیار کمتری برخوردار بود. با توجه به این مطلب، حدس قوی چنین است که تعداد کل ساکنان قلعه نباید بیش از دویست نفر و اعدام شدگان نیز حدود یک سوم این آمار باشند.

پی‌نوشت

[۱]. البته محققان غیر از تاریخ طبری، از سیره ابن‌اسحاق نیز به‌عنوان منبعی برای ماجرای بنی‌قریظه نام برده و ادعا کرده‌اند طبری خود نیز این گزارش را از وی اخذ کرده است؛ ولی طبری در این زمینه نامی از ابن‌اسحاق نبرده است. ضمن اینکه در نسخه امروزی سیره ابن‌اسحاق نیز، گزارشی در مورد آمار کشته‌های بنی‌قریظه یافت نمی‌شود.

[۲]. ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مائده: ۳۲).

[۳]. البته این نوشتار هرگز درصدد نیست به این بهانه که بار منفی خیانت از دزدی و غصب بیشتر است، از این رهگذر بخواهد برای آن حکم فقهی شدیدتری از حکم سارق را بر خائن اثبات نماید. چراکه این قیاس باطل است. بلکه منظور صرفاً اثبات زشت بودن خیانت است.

[۴]. اگر این‌گونه اشکال شود، که چرا در این قضیه، پیامبر حکمیت و حکم سعد را پذیرفت، ولی امیرالمؤمنین (ع) در ماجرای حکمیت در جنگ صفین، حکم ابوموسی را قبول نکرد و علی‌رغم اینکه وی حکم کرده بود که حضرت علی (ع) از خلافت خلع شود، ایشان کماکان در رأس حکومت باقی ماند، پاسخ این است که مسئله حکمیت سعد بن معاذ بین بنی‌قریظه و مسلمانان، با حکمیت ابوموسی اشعری در



جنگ صفین تفاوت دارد؛ چراکه لشکر شام وقتی قرآن‌ها را بر نیزه بردند که در شرف شکست بودند، لذا این حرکت آن‌ها به این معنا بود که بیایید به جنگ خاتمه دهیم (منقری، ترجمه، ۱۳۷۰، ص ۶۸۶ - ۶۹۷) و حکمیت عمروعاص و ابوموسی نیز قاعدتاً باید در مورد یافتن راهی برای صلح باشد. ولی آن‌ها به چیزی پرداختند که ربطی به آن‌ها نداشت و نسبت به عزل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خلافت اظهار نظر کردند (همان، ص ۷۵۶). لذا قانوناً این حکم آن‌ها قابل تمکین نیست.

[۵]. البته هرگز نمی‌توان استقامت امام حسین (علیه السلام) بر هدف مقدس خود و عدم تسلیم در برابر یزیدیان را به لجاجت بنی قریظه تشبیه کرده و کشتن امام بزرگوار را توسط یزید صیغه شرعی بخشید.

اول: اینکه بین قیام کربلا و بین خیانت و لجاجت بنی قریظه اختلاف بسیاری وجود دارد. از باب نمونه، امام از ابتدا با یزید بیعت نکرده و با وی پیمان نبسته بود تا اینکه قیام در برابر وی، خیانت محسوب شود.

دوم: اگر امام (علیه السلام) از قیام خود منصرف می‌شد نیز، مزدوران یزید او را رها نمی‌کردند.

سوم: یزید علناً دستورات اسلام را زیر پا گذاشته بود و امام وظیفه خود می‌دانست او را امر به معروف کند.

چهارم: اینکه حتی اگر یزید هیچ گناهی هم انجام نمی‌داد، باز حکومتش نامشروع و قیام در مقابل او واجب بود؛ چراکه پدرش در هنگام صلح با امام حسن (علیه السلام)، متعهد شده بود یزید را به عنوان ولیعهد انتخاب نکند (امین، ترجمه، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۴۰). ولی تعهدش را زیر پا گذاشت. لذا بر امام حسین (علیه السلام) واجب بود در مقابل یزید و حکومت نامشروع و غیر قانونی‌اش قیام کند و جز با سرنگونی یزید یا شهادت خود، باز نایستد و حتی در صورت اعلام عفو یا تخفیف از طرف یزید نیز منصرف و تسلیم نشود. چراکه ادامه زندگی بعد از این تسلیم، با روحیه عزتمدارانه امام سازگار نبود. و این تفاوت بسیاری دارد با یهودیانی که بارها، بزرگواری و انسانیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیده بودند و فقط از سر لجبازی و نژادپرستی و تعصب جاهلانه، پیمان امنیتی را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکستند. و اینکه آن حضرت به آنان فرصتی برای بخشیده شدن داد، ذلت آمیز نبود.

[۶]. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ (بقره: ۱۷۸)؛ «هر که انسانی را بزند و او بمیرد هر آینه کشته شود» (خروج ۲۱: ۱۲). «و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند و او زیر دست او بمیرد هر آینه انتقام او گرفته شود» (همان: ۲۰). حتی حکم زیر شدیدتر از حکم قرآن بیان شده است: «و هر گاه گاوی به شاخ خود، مردی یا زنی را بزند که او بمیرد گاو را البته سنگسار کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی‌گناه باشد. و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود و صاحبش آگاه بود و آن را نگاه نداشت و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز به قتل رسانند» (خروج ۲۱: ۲۸-۲۹).



فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. ابن اثیر، علی بن محمد الجزری، *اسد الغابة؛ فی معرفة الصحابة*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد الجزری، *الکامل؛ فی التاریخ*، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵.

۳. ابن اسحاق بن یسار المطلبی، محمد، *سيرة ابن اسحاق؛ کتاب السیر والمغازی*، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد، *تهذیب التهذیب*، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامية، ۱۳۲۶.

۵. ابن خلدون اشبیلی تونسلی، عبدالرحمان بن ابی عبدالله، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة والنهاية*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.

۷. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، *السيرة النبوية*، تحقیق: مصطفى السقا و دیگران، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].

۸. ابوعبید، قاسم بن سلام، *الأموال*، تحقیق: محمد خلیل هراس، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.

۹. امام خمینی، سیدروح الله، *صحیفه امام*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹.

۱۰. امین، سیدمحسن، *سيرة معصومان عليهم السلام*، ترجمه: علی حجتی کرمانی، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۶.

۱۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، *دلائل النبوة؛ و معرفة احوال صاحب الشريعة*، تحقیق: عبدالمعطی قلجی، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۰۵ق.

۱۲. جوزجانی، ابوعمر و عثمان بن محمد، *طبقات ناصری؛ تاریخ ایران و اسلام*، تحقیق: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.





۱۳. حسینی شیرازی، سید محمد، *فقه العولمة*، بیروت: مؤسسة الفكر الإسلامی، ۱۴۳۲ق.
۱۴. سبحانی تبریزی، جعفر، *فروع ابدیت*، چاپ بیست و یکم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۱۵. سرخسی، محمد بن احمد، *المبسوط*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
۱۶. شهیدی، سید جعفر، *تاریخ تحلیلی اسلام: تا پایان امویان*، چاپ سی و یکم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.
۱۷. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *الأمالی*، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: احمد حبیب عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری؛ أعلام الهدی*، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۷ق.
۲۰. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری؛ تاریخ الامم و الملوك*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷م.
۲۱. ———، *تاریخ طبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۲۲. عارف کشفی، سید جعفر، *رسول خدا ﷺ و یهود*، قم: چلچراغ، ۱۳۸۹.
۲۳. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم الدین*، تحقیق: عبدالرحیم بن حسین حافظ عراقی، بیروت: دارالکتب العربی، [بی تا].
۲۴. قائدان، اصغر، *تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره*، چاپ نهم، تهران: مشعر، ۱۳۸۶.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری - محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۶. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.

۲۷. مقریزی، احمد، إمتاع الأسماع؛ بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، تحقيق: محمد عبدالحميد النميسي، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۰ق.

۲۸. منتظري نجف آبادی، حسين على، دراسات في المكاسب المحرمة، قم: تفكر، ۱۴۱۵ق.

۲۹. منقری، نصر بن مزاحم، پیکار صفین، ترجمه: پرویز اتابکی، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

۳۰. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقيق: مارسدن جونس، چاپ سوم، بيروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۹ق.

۳۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بيروت: دارصادر، [بی تا].

